



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿۵﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۶﴾ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿۷﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿۹﴾

مفهوم «فلاح» در عصر جاهلیت

سوره مبارکه «مؤمنون» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی، اصول اعتقادی و خطوط کلی اخلاق و حقوق است. فرمود تحقیقاً مؤمنان به فلاح رسیدند در جاهلیت هر کس غارتگری او، ستم و ظلم و استکبار او بیشتر بود خود را رستگار می دانست آن فکر منحوس با آمدن ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾^۱ ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^۲ و مانند آن عوض شد لذا فرمود: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ و آنچه باعث فلاح مؤمنان است در این اوصاف سبعة مشخص شد.

گفتاری پیرامون مفهوم و معنای زکات

جریان نماز در مکه بود گرچه به آن وضعی که در مدینه تکمیل شد نبود ولی اصل نماز در مکه بود لکن زکات فقهی در مکه نبود صوم و حج در مکه نبود اینکه فرمود: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ این بعید است که ناظر به

۱. سوره اعلی، آیه ۱۴.

۲. سوره شمس، آیه ۹.

زکاتِ فقہی باشد این ناظر به تزکیه نفس است به دو جهت: یکی همین که زکاتِ فقہی در مدینه واجب شد نه در مکه، دوم اینکه درباره زکات می‌گویند ایتای زکات، ادای زکات نه فعلِ زکات. این فعلِ زکات ناظر به آن تزکیه است گرچه ممکن است ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ جامع بین تزکیه نفس و زکاتِ مال باشد منتها زکاتِ مستحبی به معنای انفاقِ مطلق و کمک به نیازمندان نه زکاتِ فقہی که در نه چیز واجب است جامع، ممکن است لکن فعل، فاعل بودن به امر حدّثی تعلّق می‌گیرد نه به ذات و عین. زکات مثل خمس مقدار مشخصی از مال است این مال را نمی‌گویند فلان شخص فاعل است می‌گویند این مال را به صاحبش ادا کرد پس فاعلِ زکات بودن به معنای فاعلِ آن معنای حدّثی است که تزکیه است مثل ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾، ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ و مانند آن. زکات مثل خمس بخشی از مال است چون بخشی از مال است و عین است نمی‌گویند فلان شخص فاعلِ زکات است می‌گویند مُعطی زکات است، مؤدّی زکات است، پرداخت‌کننده زکات است گرچه جناب زنجیری در کشف گفت زکات هم به معنای مال است که عین خارجی است و هم به معنای فعل است ولی به هر تقدیر چون زکاتِ فقہی در مدینه واجب شد نه در مکه این زکات یا خصوص تزکیه نفس است یا اعمّ از تزکیه نفس و صدقات مستحبی است. و شاهد دیگر که این زکات، زکاتِ فقہی مصطلح نیست آن است که در قرآن کریم هر جا سخن از زکاتِ فقہی است در کنار صلات ذکر می‌شود ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۱، ﴿وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾^۲ و مانند آن، اما اینجا جریان زکات در کنار نماز ذکر نشده در کنار سایر مسائل اخلاقی ذکر شده فرمود: ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ بعد وارد مسائل اخلاقی شد در ردیف مسائل اخلاقی، عنوان زکات مطرح شد اینها نشان می‌دهد که

۱. سوره بقره، آیه ۴۳.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۲.

منظور از این زکات، زکات در کنار نماز نظیر ﴿أَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ و امثال ذلك نیست البته صدقات مستحبی را ممکن است در برگیرد.

تبیین محدوده کاربرد عقل و علم

مطلب دوم در جریان ایمان بود در تحلیلات عقلی باید حساب عقل و تحلیلات عقلی از عرف جدا شود وقتی گفته می‌شود مرز عقل نظر از عقل عمل جداست مرز علم از مرز عمل جداست کاملاً جداست باید دقیقانه تلقی کرد نه عرفی، الآن يك پزشك معالج که دارد قلب را می‌شکافد و عمل می‌کند این دوتا رگهای مویی که کنار هم‌اند و ارتباط با هم دارند یکی که بسته است و دیگری باز، می‌گویند اینها مرزهایشان کاملاً از هم جدا هستند آنکه بسته است باید آن را عمل کرد وقتی این طبیب دقیق می‌گوید مرز این دوتا رگهای مویی از هم جداست این را بر اساس تحلیل عمیق علمی، می‌گویند آن وقت کسی بیاید عرفاً اشکال کند آقا اینها کنار هم‌اند نزدیک هم‌اند خب بله، بحث در تحقیق علمی است اشکال شما امر عرفی است. وقتی گفته می‌شود عالم بی‌عمل چطور می‌شود آدم چیزی را می‌داند بعد عمل نمی‌کند خب آن دستگاهی که عمل می‌کند ارتباط تنگاتنگ با علم دارد آن دستگاه علمی ارتباط تنگاتنگ با عمل دارد، اما وقتی روی کُرسی تحقیق نشسته‌اید می‌گویید مرز اینها کاملاً از هم جداست يك دستگاه خیلی ظریف دقیق عریقی است که عهده‌دار دانش و اندیشه است يك دستگاه دقیق عریقی است عهده‌دار انگیزه است اینها مرزهایشان جداست دیگر نباید گفت که علم در عمل اثر می‌کند و آدم که عالم شد عمل می‌کند دوتا طلبه‌اند در مقدمات هم بحث می‌کنند دارد سیوطی می‌خواند ولی فهمید حق با رفیق اوست اما حاضر نیست بپذیرد این مشکل چیست؟ برای او ثابت شد که مآتن و شارح همه‌شان منظورشان از این رفع و نصب فلان است و حق با رفیق هم بحث اوست ولی حاضر نیست تمکین بکند بگوید حق با توست من اشتباه کردم. اینجا مشکل آن است که این رگ

مویی عقلِ عملی او بسته است فهمید ولی باور نمی‌کند. ایمان آن گِره زدن مطلب به دل است که انسان بگوید آری، این کاری به علم ندارد مرزش کاملاً جداست.

طریق علمی احیای امر ائمه (علیهم السلام)

اما آن بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) که فرمودند «فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَتَّبِعُونَا»^۱ اگر بفهمند تبعیت می‌کنند این برای فی الجمله است نه بالجمله، قبلش این است که وجود مبارك امام رضا فرمود امر ما را احیا کنید نه یعنی حرفهایمان را درس بگویید چون درس گفتن نیمی از قضیه است فرمود امر ما را احیا کنید چه کسی امر ولایت را احیا می‌کند؟ آنکه مفسّر و مدرّس و فقیه است یا آن کسی که وارسته است آن که وارسته است با علمش مردم را حیات می‌دهد و گرنه مدرّس زیاد است، مفسّر زیاد است، مبلّغ زیاد است نفرومود درس بگویید، فرمود امر ما را زنده کنید و هر کسی آن عُرْضه را ندارد که امر ائمه را زنده کند فرمود: «فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَتَّبِعُونَا» این یکی. گاهی ما را دعوت کردند که از خدا بخواهیم گاهی دعوت کردند که به خدا پناه ببریم آنکه گفتند بخواهید، گفتند که خدایا! «اللهم ارزقنا علماً نافعا» آنکه به خدا پناه ببریم «أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ»^۲ خب آن علمی که «لا ینفع» سحر و شعبده و جادو که نیست چون غالباً انسان به سراغ آن علوم که نمی‌رود همین علمی که انسان را نمی‌سازد با اینکه آیه است با اینکه قرآن است نور است، نور است «کلامکم نور»^۳ ولی برای بصیر نه برای اعما فرمود: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ».

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶.

در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ»^۴ این برای چه کسی است؟ فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَاَعْمَلُوا وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا»^۵ این برای چه کسی است؟

عامل جدایی مرز علم از مرز ایمان در مرحله عمل

بنابراین در بحث‌های دقیق علمی مرز علم از مرز ایمان کاملاً جداست مثل اینکه مرز دیدن از مرز دویدن جداست دویدن برای پاست دیدن برای چشم است. آن که عقرب را می‌بیند مار را می‌بیند پای او بسته است نمی‌تواند فرار کند خب مسموم می‌شود این عقل عملی که جای جذب و دفع، جای اراده و کراهت، جای ایمان و کفر، جای عداوت و محبت و جامع همه اینها جای تویی و تبری است گاهی بسته است گاهی باز است. شیطان بخش مهم عملیات او با عقل عملی است که «ما عُبِدَ به الرحمن و اِكْتَسِبَ به الجنان»^۶ شیطان در راه نشسته نه در حوزه و دانشگاه، گفت: «لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ»^۷ آنجا که اینها می‌خواهند بروند من سر راه کمین می‌کنم درس خب خیلها می‌خواهند بخوانند ولی همین که می‌خواهد این علم به عمل برسد من آنجا کمین می‌کنم.

پرسش: استاد ببخشید آن علم در تحريك اراده مؤثر است؟

پاسخ: بله فی الجمله، این فی الجمله است نه بالجمله. خب چه کار کنیم که این علم بتواند اراده را احیا کند این باید بیدار باشد دیگر، این محور تصمیم باید زنده باشد (يك)، بیدار باشد (دو)، گوش به زنگ باشد (سه)، تا ببیند علم چه می‌گوید (چهار). خب اگر این خوابیده است در دعاهاى ماه مبارك رمضان بگوئیم خدایا! «بُهِئْ فیه عن نومة

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۷. سورة اعراف، آیه ۱۶.

«الغافلين»^۸ خب يك آدم غافل يك آدم خوابیده علمش چه کسی را بیدار کند بنابراین در تحلیل عقلی، مرز ایمان کاملاً از مرز علم جداست البته هر دو جزء شئون نفس‌اند و با هم مرتبط‌اند و به ما دستور دادند که امر اهل بیت را احیا کنیم نه تنها درس و بحث، فرمود: «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»^۹ «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا حَبَّبَنَا إِلَى النَّاسِ»^{۱۰} همه‌اش مربوط به ایمان است یعنی رحمت کند خدا کسی را که ما را محبوب جامعه قرار بدهد خب محبت برای عقل عملی است برای آن محور تصمیم و اراده است نه اینکه بفهمد حق با ماست بلکه خیلها فهمیدند حق با غدیر است نه سقیفه اما طرف دیگر رفتند.

سیدناالاستاد خیلی تلاش کرده که ایمان را به علم نافع برگردانند^{۱۱} درست است کمک می‌کند اما مرز ایمان کاملاً جداست متولی ایمان، مسئول ایمان کاملاً جداست.

مراحل تقویت عقل عملی و آثار آن

عمل صالح مربوط به این محور تصمیم‌گیری است یعنی عقل عملی که «ما عُبِدَ به الرحمن واكتسب به الجنان» این گاهی قفل است گاهی باز است فرمود: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^{۱۲} گناه، در این قلب را می‌بندد ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^{۱۳} معمولاً قلب که می‌گویند همین عقل عملی است که «عُبِدَ به الرحمن واكتسب به الجنان» این وقتی چرکین شد بسته می‌شود قفل می‌شود گناه، قفل قلب است ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ وقتی شرح صدر شد این قلب باز شد در تصمیم‌گیری آسان است عمل صالح انجام می‌دهد حالا

۸. اقبال الأعمال، ص ۱۰۹.

۹. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۶ و ج ۸، ص ۸۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۷.

۱۰. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۹.

۱۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۶.

۱۲. سوره محمد، آیه ۲۴.

۱۳. سوره مطففین، آیه ۱۴.

ممکن است که درس خوانده باشد یا درس نخوانده فرق نمی‌کند اگر درس خوانده باشد بهتر و بیشتر پیشرفت می‌کند و اگر درس نخوانده باشد کمتر، ولی خود این عقل عملی شأنی از شئون نفس است (يك) و مجرد است نه مادی (دو) و همه سفرهای چهارگانه برای همین عقل عملی است (سه) این عقل عملی برای اینکه مسافر باشد این اسفار چهارگانه را طی کند قبلاً باید تجلیه شود (يك) تخلیه شود (دو) تخلیه شود (سه) به فنا برسد (چهار).

اینکه می‌بینید مرحوم حکیم سبزواری بخش‌های فنا را که شهود خدا و اسما در بخش‌های امکانی یعنی فصل سوم است، شهود اسمای حسنای الهی و همه اینها را در بخش عقل عملی که فعل نفس است ذکر می‌کند برای همین جهت است. اول فرمود این قوه عملی نفس به تعبیر ایشان قوه عماله نفس نه قوه علامه نفس، آن جهتی که مربوط به ادراك و اندیشه است قوه علامه نفس است که کارهای علمی را انجام می‌دهد اما اینکه مربوط به ایمان و عمل صالح است می‌گویند قوه عماله نفس این قوه عماله نفس اولین وظیفه او تجلیه است یعنی خود را به احکام شریعت جلوه بدهد، وقتی واجب‌ها را انجام می‌دهد حرام‌ها را ترك می‌کند کم کم به تخلیه می‌رسد که رذایل را از خود دور کند، وقتی تخلیه شد رذایل را از خود دور کرد به فصل سوم می‌رسد تخلیه است که خود را مزین می‌کند به حلیه اخلاق الهی، وقتی حلیه شد زینت پیدا کرد زیور پیدا کرد به مقام فنا می‌رسد حالا فنای آثاری بعد فنای افعالی بعد فنای اوصافی و صفاتی

تجلیه تخلیه و تخلیه *** ثم فنا مراتب مرتقیه^{۱۴}

این فنا، مقام شهود است همه آن علم‌های حضوری به برکت عقلِ عملی است عقلِ نظری کارش تصوّر و تصدیق و علم حصولی است عقلِ نظری چیزی را نمی‌بیند فقط می‌فهمد آنکه می‌بیند عقلِ عملی است که از راه عمل به آنجا رسیده است نه از راه درس و بحث مدرسه،

عامل اصلی نیل به مقام فنا و شهود

اگر از راه عمل به اینجا رسیده است این ایمان است که انسان را به مقام فنا می‌رساند حالا گاهی اهل مدرسه‌اند گاهی مدرسه نرفته فرقی نمی‌کند البته اگر مدرسه رفته باشند هم بهتر ترقّی می‌کنند هم پیام را می‌توانند به جامعه منتقل کنند مثل مرحوم آقای قاضی می‌شود، ابن طاووس می‌شود، ابن فهد حلّی می‌شود، بحر العلوم می‌شود که آنچه را دید می‌تواند به جامعه منتقل کند اما خیلی‌ها می‌بینند چون درس خوانده نیستند نمی‌توانند کتاب بنویسند نمی‌توانند شاگرد تربیت بکنند فقط آدمِ خوبی‌اند اما او بتواند آنچه را دید به جامعه منتقل کند چون درس خوانده نیست سخت است برای او، آن هنر را ندارد ولی اگر درس خوانده باشد این هنر را دارد که مشهود خود را، معقول کند خیلی‌ها تلاش و کوشش‌شان این است که جامعِ معقول و منقول باشند اینها کوشش‌شان این است که جامع بین مشهود و معقول و منقول باشند مثل آقای قاضی می‌شود مثل علامه طباطبایی می‌شود. آنچه را یافتند می‌توانند عقلی کنند آنچه را عقلی کردند در خدمت نقل بیاورند تفسیر کنند نقل را، شرح کنند حدیث را و خدمت کنند به حوزه این کار آنهاست، بنابراین مرزها جداست ایمان برای عقلِ عملی است این عقلِ عملی همان است که در کتاب‌های اهل معرفت از آن به قلب یاد می‌شود قلب کارش شهود است تصمیم است اخلاص است اراده است نیت است و محبّت است و به تعبیر وجود مبارك امام صادق (سلام الله علیه) آن طوری که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد دوم

کافی نقل کرده است عشق است که فرمود: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بقلبه و باشرها بجسده»^{۱۵}

این جزء غرر روایات ماست اینها همه‌شان برای عقل عملی است و عقل نظری کارش تصوّر و تصدیق و باور کردن‌های علمی و امثال ذلك است،

محدوده اختیار انسان در احراز ایمان، علم و اراده

اگر کسی مؤمن بود یعنی یا دید و از آن راه پذیرفت یا شنید و از آن راه پذیرفت انسان در ایمان مختار است در علم مختار نیست هیچ کس نمی‌تواند بگوید که حالا که مقدّمات فراهم شده من نمی‌خواهم بفهمم، وقتی انسان در برابر ضروری قرار گرفت فهمیده است حالا چه لفظاً بگوید چه نگوید بین نفس و فهم، اراده فاصله نیست اگر صغرا حاصل شد کبرا حاصل شد جمع‌بندی شد تفریق شد تقسیم شد نتیجه برای ما یقینی‌الحصول است ما می‌شویم مضطّرّ چون در برابر امر ضروری قرار گرفتیم، اگر کسی حساب کرده جمع‌بندی کرده مسئله‌ای را حل کرده نمی‌تواند بگوید من نمی‌خواهم بفهمم، این فهمیده ولی می‌تواند بگوید من باور نمی‌کنم. خب اگر ببیند شهود داشته باشد باور کردنش آسان‌تر است ولی ضروری نیست می‌تواند بگوید من باور نمی‌کنم، اگر بفهمد باز می‌تواند بگوید من باور نمی‌کنم بین نفس و ایمان، اراده فاصله است خواه ببیند خواه بفهمد خب خیلیها بودند که معجزات را دیدند و مشاهده کردند با چشم باطن ولی قبول نکردند ایمان نیاوردند گفتند سحر است خیلیها برهان انبیا را درك کردند نپذیرفتند بین نفس و علم، اراده فاصله نیست انسان وقتی مقدّمات حاصل شد می‌فهمد دیگر نمی‌تواند بگوید من نمی‌خواهم بفهمم ولی بین نفس و ایمان، اراده فاصله است این همان کمال انسان است که جبر را نفی می‌کند کمال را ثابت می‌کند ﴿قُلِ الْحَقُّ

مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ^{۱۶} ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^{۱۷} ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^{۱۸} هر کسی

بخواهد ایمان بیاورد هر کسی بخواهد کافر شود بین نفس و ایمان، اراده فاصله است لذا کوشش /المیزان به اینکه ایمان را به علم صد درصد برسانند این به جایی نمی رسد مقوله علم کاملاً جداست بین نفس و علم، اراده فاصله نیست خواه علم حصولی باشد خواه علم شهودی باشد اما بین نفس و ایمان، اراده فاصله است البته این بیان هم از لطایف سخنان خود این بزرگوار است که مکرّر می فرمود بین نفس و ایمان، اراده فاصله است منتها در تبیین اراده مشکلی هست، بنابراین اراده کار عقل عملی است و اگر این اراده رهبری شود و هدایت شود از تجلیه شروع می کند به تخلیه می رسد به تخلیه می رسد به فنا می رسد به مراحل عالیّه شهود می رسد.

پرسش:...

پاسخ: نه دیگر، اراده، اراده نمی خواهد

وابستگی افعال انسان به اراده و اختیار

انسان طرفین را می بیند حق و باطل را می بیند گرایش ها را می بیند بعد انتخاب می کند ما در انجام کار، مُرید و مختاریم نه در اراده ما آزاد خلق شدیم یعنی اگر کسی بخواهد کاری را بدون اراده و اختیار انجام بدهد محال است همان طوری که دو دوتا پنج تا محال است کار بی اراده هم محال است خدای سبحان ما را مُختار خلق کرد مرید خلق کرد به طوری که محال است ما بتوانیم کاری را بی اراده انجام بدهیم بخواهیم طنز بگوییم بخواهیم شوخی کنیم خب ارادی است بین ما و کار، اراده فاصله است اما بین ما و اراده، دیگر اراده ای نیست چون ما در اراده مجبوریم نه در

۱۶. سوره کهف، آیه ۲۹.

۱۷. سوره بلد، آیه ۱۰.

۱۸. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

کار، ما مریداً خلق شدیم ما آزاد خلق شدیم بین ما و کار، آزادی است اما بین ما و آزادی، آزادی دیگر نیست ما که در آزادی، آزاد نیستیم ما در آزادی برده‌ایم ما آزاد خلق شدیم یعنی بخواهیم کاری را بدون آزادی انجام بدهیم محال است يك وقت است دست ما را می‌گیرند از جایی به جایی بیرون می‌برند این ما مورد تعلیم نه مصدر فعل اینکه فعل ما نیست حرف مولوی این است که «مات زیدُ زید اگر فاعل بودی» می‌گوید وقتی که می‌گویند فاعل، حرفِ نحوی را گوش نده او به دنبال رفع و نصب است او وقتی «مات زیدُ» را به او بگویی می‌گوید «مات» فعل «زیدُ» فاعل، می‌گوید این به درد خودش می‌خورد این زید مفعول است در اینجا نه فاعل^{۱۹} «مات زیدُ زید اگر فاعل بود» خب اینکه فاعل نیست فاعل به اصطلاح ادیب را باید گذاشت کنار ما هیچ کاری را بدون اراده نمی‌توانیم انجام بدهیم همان طوری که دو دوتا سه تا محال است دو دوتا پنج تا محال است ما بخواهیم کاری را بی‌اراده انجام بدهیم این مستحیل است وقتی دست ما را گرفتند از جایی پرت کردند خب همان طور که لباس ما رفته ما هم رفتیم ما مورد تعلیم نه فاعل فعل اینکه فعل نیست بین ما و کار ما، اراده فاصله است اما بین ما و اراده ما، اراده فاصله نیست ما بنده‌ایم ما مرید خلق شدیم ما نمی‌توانیم بدون اراده کار کنیم اراده ما مثل هستی ما در اختیار دیگری است اما اراده ذو شعبتین است به طرف اطاعت و به طرف معصیت، اختیار ذو شعبتین است ما سر هسته مرکزی دو راه ایستاده‌ایم هیچ وقت نمی‌توانیم کار بی‌اراده انجام دهیم بنابراین بین ما و کار ما، اراده و اختیار فاصله است لذا ما مکلفیم بین ما و اراده ما اراده دیگر نیست برای اینکه ما مرید خلق شدیم ما را با اراده آفریدند اراده ما در اختیار ما نیست خب،

۱۹. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۷۷.

تأثیر عقل و جهل در فضایل و رذایل اخلاقی

بنابراین باید مرزها را جدا کرد اخلاق از علم كمك می گیرد ولی محور اساسی فنّ اخلاق و موعظه عقل عملی است آنجا که جذب و دفع را، آنجا که اراده و کراهت را، آنجا که قبض و بسط را، آنجا که عداوت و محبت را و جامع همه اینها آنجا که تولی و تبری را رهبری می کند آنجا جای اخلاق است تمام کوشش های ما باید در اینجا خلاصه شود که این بخش را احیا کنیم لذا گفتند: «هل الدین الا الحب»^{۲۰} بیان حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» ناظر به این بود. این جهل در مقابل علم نیست.

خدا غریق رحمت کند کلینی را! شما می بینید مرحوم کلینی وقتی کافی را نوشت کتاب اولش و بخش اولش «کتاب العقل والجهل» است کتاب دومش «کتاب فضل العلم» است علم مقابل ندارد علم، علم است آنکه مقابل دارد و خطر با آن است جهل به معنی جهالت است انسان یا عاقل است یا جاهل، اگر عاقل بود اهل بهشت است اگر جاهل - یعنی جهالت در برابر عقل - بود اهل جهنم است این جهنمی یا درس خوانده است یا درس نخوانده. کلینی که نیامده جهل را در برابر علم قرار بدهد آمده جهل را در برابر عقل قرار داده کار کلینی کار عمیق علمی است اما کار، کار او نیست کار وجود مبارك امام کاظم و امام صادق (سلام الله علیهما) است آن جنود العقل و الجهل را حضرت فرمود، کلینی هم یاد گرفت چندتا سپاه برای عقل است چندتا نیرو برای جهل است اینها را وجود مبارك ابی ابراهیم فرمود بعد هم کلینی یاد گرفت «جنود العقل و الجهل» نه «جنود العلم والجهل» اینکه وجود مبارك حضرت امیر فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» جهل با علم جمع می شود ولی با عقل جمع نمی شود عقل «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ» است جهل، معصیت جاهلانه است هر انسانی به خاطر جهالت معصیت می کند.

نماز يك صحت دارد که حکم فقهی است يك قبول دارد که حکم کلامی است درجات نماز هم فرق می‌کند

«المصلی یناجی ربّه»^{۲۱} نمازگزار با خدا دارد مناجات می‌کند این جزء غرر روایات ماست و نماز آن خاصیت را دارد که آتش را خاموش کند وقتی هنگام نماز فرا می‌رسد فرشته‌ای می‌گوید «قوموا إلى نيرانكم التي أوقدتموها على ظهوركم فأطفئوها بصلاتكم»^{۲۲} فرمود بلند شوید این آتش‌هایی که روشن کردید با نمازهایتان خاموش کنید نماز نه تنها «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^{۲۳} آتش‌ها را خاموش می‌کند بنابراین این حکم فقهی‌اش محفوظ است که اگر نماز واجد ارکان باشد و مبطلات نماز در آن نباشد این نماز فقهاً صحیح است لکن درجات برتر و کمالش مربوط به آن اوصاف دیگری است که ذات اقدس الهی در کمال این ذکر کردند. در تفسیر شریف کنزالدقائق هست که محافظ بر صلوات‌اند ناظر به فریضه است «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» که در سوره مبارکه «معارج» هست آن ناظر به نمازهای مستحبی است.^{۲۴} در سوره مبارکه «معارج» دارد که آیه نوزده به بعد «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» آن شخصی که گفت «خوشا آنان که دائم در نمازند»^{۲۵} نه یعنی دائماً دارند نماز می‌خوانند کسی که دائماً به یاد خدا باشد دائم الصلاة است و معنای یاد خدا بودن هم همین است که در جریان «لا إله إلا الله» ذکر شده که «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّةَ» حضرت اخلاص این کلمه را معنا کردند فرمود: «و إخلاصه أن تحجزه لا إله الا الله عما حرم الله عزّ و جلّ»^{۲۶} اخلاص این کلمه این است که این کلمه نگذارد او گناه کند.

۲۱. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۱۶.

۲۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲۴. الکافی، ج ۳، ص ۲۷۰؛ تفسیر کنزالدقائق، ج ۹، ص ۱۶۴.

۲۵. دیوان باباطاهر.

۲۶. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۷ و ۲۸.

«و الحمد لله ربّ العالمين»